

مادر خوانده

رمان

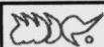
فریدا مک فادن

مترجم: نشاط رحمانی نژاد

www.ketab.ir



نشر نون
رمان خارجی



سرشناسه: مکفادن، فریدا

McFadden, Freida

عنوان و نام پدیدآور: مادر خوانده: رمان / فریدا مکفادن؛ مترجم: نشاط رحمانی نژاد.

مشخصات نشر: تهران: نشر نون، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص.

فروست: نشر نون. رمان خارجی.

منظومه داستان ترجمه: ۲۵۷.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۷۲-۱۷-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The Surrogate Mother.

موضوع: داستان های آمریکایی — قرن ۲۱ م.

American fiction -- 21st century

شناسه افزوده: رحمانی نژاد، نشاط، ۱۳۶۸ - ، مترجم

رده بندی کنگره: PS۳۶۲۲

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶

شماره کتاب شناسی ملی: ۹۶۰۱۴۳۷

فریدا مکفادن

مترجم: نشاط رحمانی نژاد

مادر خوانده

مدیر اجرایی نشر: الهام راشدی
ویراستار: حبیب پیریاری
نمونه خوان: نیلوفر رحیم پور انارکی

۲۹۹۰۰۰ تومان

۲۷۲ صفحه

تیراژ: ۶۰۰ نسخه

چاپ پنجم: ۱۴۰۳

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۷۲-۱۷-۰

ISBN: 978-622-8172-17-0

کانال تلگرام: telegram.me/noonbook

تلفن: ۰۹۳۸ ۴۱۱ ۸۳۲۲

NOONBOOK.IR

noonpub@gmail.com

هرگونه برداشت از متن اعم از بازنویسی، نمایشنامه و... از تمام یا قسمتی از این کتاب به هر شیوه، منوط به اجازه کتبی و قبلی از ناشر است.

NOON Publisher

<http://instagram.com/noonbook>

noonpub@gmail.com

+98-938 411 8322



منظومه داستان ترجمه - ۲۵۷

Printed in IRAN

N O O N B O O K . I R

@NOONBOOK

#نشرنون

مقدمه

تا بیست و چهار ساعت آینده به جرم قتل درجه یک دستگیر می شوم.

نمی دانم چنین چیزی چطور ممکن است اتفاق بیفتد. از آن آدم هایی نیستم که به جرم قتل به زندان می روند. واقعاً نیستم. حتی یک بار هم به خاطر سرعت بالا جریمه نشده ام. لعنتی، تا حالا حتی از چراغ قرمز هم رد نشده ام. قانونمندترین شهروندی هستم که تا به حال وجود داشته است.

«مدارک محکمی علیه تبارن، آبی.»

وکیل، رابرت فریش^۱، اهل کوچک نشان دادن مشکلات نیست. مدت کوتاهی است که می شناسمش، اما همین حالا هم می دانم که اهل دست دادن و خوش و بش کردن نیست. بیست دقیقه گذشته را صرف بر شمردن تمام مدارکی کرده است که پلیس علیه تبارن دارد. و وقتی می شنوم که همه چیز بر علیه تبارن است، اوضاع اصلاً خوب به نظر نمی رسد. اگر شخص سومی بودم و به گفته های فریش گوش می دادم، با خودم فکر می کردم: این زن قطعاً مقصر است. او را جایی زندانی کنید و کلیدش را هم دور بیندازید.

در تمام مدتی که به حرف های فریش گوش می کردم، قلبم محکم در سینه ام می تپید. راستش این تپش قلبم هم باعث می شد مدت زیادی گوش دادن به حرف های او کمی برایم سخت باشد. در سمت راستم شوهرم، سم^۲، روی صندلی اش لم داده است و چشمانش برق می زنند. این سم بود که فریش را استخدام کرد. گفته بود: آبی، او بهترین شانس توست.

بنابراین اگر این وکیل نتواند کمکی به من بکند، یعنی دیگر هیچ شانسی ندارم.

می گویم: «همه این مدارک غیر مستقیم هستن.» هر چند حتی مطمئن نیستم که قضیه دقیقاً چیست یا اصلاً مدارک غیر مستقیم چه هستند. اما از یک چیز مطمئن هستم: «من این کار رو نکردم.»

فریش آه بلندی می کشد و دست هایش را روی سینه اش در هم گره می زند. «باید درک کنین که اگه کار به دادگاه بکشه، محکوم می شین.»

«اگه کار به دادگاه بکشه؟»

1. Abby
2. Robert Frisch
3. Sam

می گوید: «من درخواست به مصالحه رو می دم. وقتی دستگیرتون می کنن...»
تصور می کنم که سروکله پلیس جلوی در خانه ام پیدا می شود و دستبند فلزی به دور
دستانم می بندند. حقوقم را برابم می خوانند. حق دارید سکوت کنید. واقعاً این همان
حرفی است که در زندگی واقعی می گویند؟ نمی خواهم این را بفهمم.
حرفش را تصحیح می کنم: «اگه دستگیرم کنن.»

فریش طوری نگاهم می کند که انگار عظم را از دست داده ام. نزدیک به سی سال است
که وکیل پرونده های جنایی بوده است. یکی از بهترین ها بوده است. با کانایه چرمی چسبیده
به دیوار اتاقش و همین طور میز چوب ماهونش که پشت آن هم عکسی از خودش و باراک
اوباما در حال دست دادن گذاشته، مشخص است که چقدر موفق است. من پول دارم، اما
طولانی شدن مراحل تحقیقات دادگاه ممکن است ما را به خاک سیاه بنشانند.

فریش می گوید: «مجازات قتل درجه دوم پونزده سال حبس تا حبس ابد، با توجه به
اینکه قتل درجه یک، ممکنه محکوم به حبس ابد بدون امکان آزادی مشروط بشین. اما
اگه به قتل درجه دو اعتراف کنین...»
جیغ می کشم: «پونزده سال!»

نمی خواهم پانزده سال به زندان بروم. پانزده سال یک عمر است. نمی خواهم حتی
یک روز هم به زندان بروم، چه برسد به پانزده سال. با عظم حق در نمی آید. نمی توانم
به مصالحه ای تن بدهم که پانزده سال حبس را برابم تضمین می کند. نمی توانم.
به سم نگاه می کنم، به امید اینکه چهره او هم مثل من خشمگین باشد. اما هنوز هم
چهره اش بی تفاوت است. به دیوار پشت فریش خیره شده است و حتی با اینکه سعی
می کنم نگاهش را به خودم جلب کنم، نگاهم نمی کند.

یعنی فکر می کند که من این کار را کرده ام؟
یعنی واقعاً شوهرم باور می کند که من یک قاتل هستم؟ او من را بهتر از هر کسی در
این دنیا می شناسد، پس اگر باور کند که من گناهگارم، در برابر هیئت منصفه چه شانسی
می توانم داشته باشم؟

اما من که مجرم نیستم، من آن کار را نکرده ام. هیچ کس را نکشته ام...
نکند کشته بودم؟